

درس یازدهم

# فرمانده‌دل‌ها

املا و واژه‌آموزی



از روی بند دوم درس با خط خوش و خوانا بنویسید.

Blank writing area with horizontal lines for handwriting practice.



۲ کلمه‌های زیر را با دقت بخوانید. آنهایی را که در متن درس وجود دارد، پیدا کنید و یک بار از روی آنها بنویسید.

نفوذ، مقابله، فاصله، کنجاو، شجاعت، بی‌وقفه، معتدل، حالت، ارمغانی، وحشت، همتا، سقا، سقوط


۳ با هر یک از کلمه‌های زیر، یک جمله‌ی جدید و مناسب بنویسید.

وصف ناپذیر

تسخیر ناپذیر

خستگی ناپذیر





۱ بند سوم درس را با دقت بخوانید و کلمه‌هایی که صدای « ز » دارند، پیدا کنید و بنویسید.

---



---



---

۲ اکنون کلمه‌های نوشته شده را با توجه به شکل‌های مختلف صدای « ز » دسته‌بندی کنید.

---



---



---



---



۳ با توجه به متن درس، کلمه‌های پنهان شده در جدول را پیدا کنید و بنویسید.

د	م	ر	خ	ص	ی	<input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/>
ت	س	و	ص	ف	ن	
ج	ر	ج	ک	ط	ا	
ع	م	ج	ا	ش	ب	
م	ق	ذ	ی	ل	ذ	
ل	ا	ف	ت	ح	ی	
ی	ب	و	ص	غ	ر	
ا	ل	ژ	ر	ی	ک	
ت	ه	ع	ف	ث	پ	
م	ظ	ل	و	م	ض	





از روی سرمشق زیر، خوش خط و زیبا بنویسید.

گاه اوج خنده‌ی ما گریه است      گاه اوج گریه‌ی ما خنده است

گاه اوج خنده‌ی ما گریه است      گاه اوج گریه‌ی ما خنده است

گریه دل را آبیاری می‌کند      خنده یعنی این که دل‌ها زنده است

گریه دل را آبیاری می‌کند      خنده یعنی این که دل‌ها زنده است

در جدول زیر، یک کلمه با کلمه‌های دیگر فرق دارد. آیا می‌توانید آن را پیدا کنید؟





متن زیر را بخوانید و به سؤال‌های آن پاسخ دهید.

«ساعت ده شب بود، توی کوچه فوتبال بازی می‌کردیم. اسم آقا ابراهیم را از بچه‌های محل شنیده بودم اما برخوردی با او نداشتم. مشغول بازی بودیم. دیدم از سر کوچه شخصی با عصای زیر بغل به سمت ما می‌آید. از محاسن بلند و پای مجروحش فهمیدم، خودش است. کنار کوچه ایستاد و بازی ما را تماشا کرد. یکی از بچه‌ها پرسید: «آقا ابراهیم بازی می‌کنی؟» گفت: «من که با این پا نمی‌توانم اما اگه بخواهید توی دروازه می‌ایستم.» بازی من خیلی خوب بود اما هرکاری کردم نتوانستم به او گل بزنم. مثل حرفه‌ای‌ها بازی می‌کرد. نیم ساعت بعد وقتی توپ زیر پایش بود، گفت: «بچه‌ها فکر نمی‌کنید الان دیروقته؟ مردم می‌خوان بخوابن.» توپ و دروازه را جمع کردیم. بعد نشستیم دور آقا ابراهیم. بچه‌ها گفتند: «اگه میشه از خاطرات جبهه تعریف کنید.»

**(کتاب «سلام بر ابراهیم»، خاطرات شهید ابراهیم هادی)**

شهید ابراهیم هادی در سال ۱۳۳۶ در تهران به دنیا آمد. او چهارمین فرزند خانواده بود. ابراهیم به پدر و مادرش بسیار احترام می‌گذاشت. او نوجوانی بیش نبود که پدرش را از دست داد و طعم تلخ یتیمی را چشید. از آنجا بود که همچون مردان بزرگ، زندگی‌اش را به پیش برد و به شخصیتی ماندگار تبدیل شد. او از کودکی اهل ورزش و تلاش بود و این کار را با ورزش پهلوانی یعنی ورزش باستانی شروع کرد. در والیبال و کشتی بی نظیر بود. هرگز در هیچ میدانی پا پس نکشید و مردانه می‌ایستاد. دوستانش هنوز دلآوری‌های او در جبهه را به یاد دارند. او همیشه از خدا می‌خواست گمنام باقی بماند. سرانجام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱ در منطقه‌ی فکّه، خدا دعایش را مستجاب کرد. ابراهیم سال‌هاست گمنام و غریب در فکّه مانده تا خورشیدی باشد برای راهیان نور.

۱ چرا نویسنده در سطر دوم بند اول، کلمه‌ی «اما» را به کار برده است؟

۲ آقا ابراهیم بعد از نیم ساعت بازی کردن، به بچه‌ها چه گفت؟

۳ ابراهیم در چه ورزش‌هایی مهارت داشت؟

۴ آیا خداوند دعای ابراهیم را برآورده کرد؟ چگونه؟



متنی بنویسید که سه بند داشته باشد. موضوع کلی متن « نان » است. برای این موضوع کلی، سه موضوع کوچک‌تر بنویسید تا موضوع هر یک از سه بند متن باشند.

موضوع هر بند را بنویسید.

بند اول:

بند دوم:

بند سوم:

نان